

Geographical Governance: A Conceptual Framework for Redefining the Relationship Between Geography and Spatial Governance

**Mohsen Janparvar^{*1} , Fereydoun Nazari², Sarhad Sheikhe Hamad³,
Ali Mostafaei⁴**

1. Associate Professor of Political Geography, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
2. M.A. Graduate in Political Geography, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
3. Ph.D. Graduate in Political Geography, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
4. M.A. Graduate in Political Geography, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 2026-02-06

Accepted: 2026-05-12

Extended abstract

Introduction

The inefficiency of conventional governance models has emerged as a fundamental challenge for states at both national and supranational scales. Historical evidence from Iran and other countries demonstrates that effective governance, guided by an in-depth understanding of the land and its people, has consistently contributed to spatial stability, development, and societal well-being. Conversely, inadequate governance has often led to spatial disorder, socio-spatial inequalities, and decreased livability. While modern governance concepts increasingly emphasize development, economic growth, and institutional reforms, they frequently neglect the spatial logic intrinsic to the land, resulting in policies disconnected from geographical realities. This disjunction underscores the need for a governance framework that explicitly integrates geographic principles into decision-making. Recognizing geography as the science of spatial orchestration, the present study introduces a novel concept—Geographical Governance—which frames the management of the country based on a systemic

* Corresponding author, Email: anparvar@um.ac.ir

1 <https://orcid.org/0000-0002-3126-5840>



Copyright© 2026. TMU Press. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.

understanding of the interplay between humans, nature, and the phenomena arising from their interaction, both within and beyond national borders.

Methodology

This research adopts a descriptive-analytical and conceptual approach. The study is grounded in a critical review of existing theoretical literature on geography, political geography, and governance. Data were collected through library research and document analysis, focusing on identifying foundational spatial principles applicable to governance. The methodological approach emphasizes theoretical reasoning and conceptual synthesis, aiming to construct a systematic and harmonized framework for managing territorial space. By examining six fundamental dimensions of geographic space, the study proposes a model that connects spatial understanding with practical governance strategies.

Results and Discussion

The study identifies a critical gap in modern governance: the marginalization of geographic perspectives in policy design. Despite the historical role of geography in guiding rulers and administrators, contemporary governance models often treat space as a neutral backdrop, neglecting its intrinsic dynamics. This oversight contributes to spatial disorder, extreme centralization, and weakened territorial cohesion. By contrast, Geographical Governance situates geography at the core of decision-making, viewing spatial elements as active determinants of governance outcomes. Drawing on the metaphor of music, geography is conceptualized as a harmonic system wherein natural, human, and socio-economic phenomena interact; just as a conductor ensures orchestral harmony, policymakers orchestrate these elements to achieve spatial balance and sustainability.

The research demonstrates that integrating a spatially informed governance approach can enhance resource allocation, mitigate environmental vulnerabilities, and support equitable socio-economic development. For instance, a nation's geographic location and its renewable energy potential, such as solar or wind resources, directly influence economic feasibility and energy security strategies, while dependence on concentrated fossil fuel reserves imposes geopolitical vulnerabilities. Similarly, climate-induced risks, such as rising sea levels or water scarcity, necessitate governance policies that balance immediate economic gains with long-term territorial stability. In this framework, spatial knowledge enables policymakers to identify areas requiring intervention, optimize resource distribution, and maintain systemic harmony across the six foundational dimensions of geographic space.

Conclusion

The study concludes that Geographical Governance offers a viable conceptual framework for addressing the shortcomings of conventional governance models. By embedding spatial understanding into policymaking, this approach redefines the role of geography from a descriptive discipline to an active tool for enhancing national and supranational governance. Geographical Governance strengthens the capacity of states to manage their territory effectively, reconcile human-environment interactions, and implement harmonized policies that promote territorial stability, equity, and resilience. This framework not only provides theoretical insights into the integration of geography and governance but also offers practical guidelines for developing spatially informed policies and strategic planning initiatives. Ultimately, Geographical Governance serves as an innovative model that enables states to overcome the limitations of traditional administration and achieve sustainable spatial orchestration across diverse contexts.

Keywords: Geography, Spatial Governance, Governance, Spatial Orchestration, Geographical Governance



کشورداری جغرافیایی:

چارچوبی مفهومی برای بازتعریف نسبت جغرافیا و حکمرانی فضایی

محسن جان‌پرور^{۱*}، فریدون نظری^۲، سرهد شیخه‌حمد^۳، علی مصطفائی^۴

۱. دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۳. دانش‌آموخته دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۴. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۷

پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۲

چکیده

با توجه به ضعف در کارآمدی الگوهای متعارف کشورداری و تبدیل آن به یکی از چالش‌های بنیادین دولت‌ها در مقیاس‌های ملی و فراملی، این مقاله با هدف ارائه چارچوبی نوین و فضا‌محور با عنوان «کشورداری جغرافیایی» طراحی شده است. این چارچوب می‌کوشد تا مدیریت و اداره کشور را بر پایه درک نظام‌مند برهم‌کنش انسان، طبیعت و پدیده‌های ناشی از کنش متقابل آن‌ها سامان دهد. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل مفهومی و بازخوانی انتقادی ادبیات نظری موجود درباره جغرافیا و حکمرانی است. تمرکز پژوهش بر استخراج اصول بنیادین فضایی و بررسی امکان کاربرد آن‌ها در چارچوبی نظام‌مند و هماهنگ برای ارتقای مدیریت سرزمین است. یافته‌ها نشان می‌دهد که کشورداری جغرافیایی با تأکید بر شش بعد بنیادین فضای جغرافیایی و بهره‌گیری از رویکرد نظام‌مند و هماهنگ، می‌تواند به عنوان چارچوبی کارآمد برای ارتقای حکمرانی فضایی و افزایش اثربخشی مدیریت سرزمین عمل کند. این رویکرد، جایگاه علم جغرافیا را در عرصه‌های علمی و اجرایی بازتعریف و ظرفیت تحلیل و برنامه‌ریزی فضایی دولت‌ها را تقویت می‌کند. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که کشورداری جغرافیایی به عنوان یک مدل نوآورانه، امکان غلبه بر محدودیت‌های الگوهای سنتی مدیریت و ارائه راهبردهای عملی برای بهبود هماهنگی و به‌سامانی فضا در سطوح ملی و فراملی را فراهم می‌آورد. این چارچوب می‌تواند مبنایی برای توسعه سیاست‌ها و برنامه‌های فضا‌محور دولت‌ها باشد.

واژه‌های کلیدی: جغرافیا، حکمرانی فضایی، کشورداری، ساماندهی فضا، کشورداری جغرافیایی

۱. مقدمه

بررسی تجربه تاریخی سرزمین ایران و بسیاری از کشورها نشان می‌دهد که کیفیت کشورداری همواره نقشی تعیین‌کننده در سامان‌یافتگی یا نابه‌سامانی فضای جغرافیایی ایفا کرده است. در دوره‌هایی که اداره کشور بر عهده حاکمان و مدیران لایق، آگاه و برخوردار از درک عمیق نسبت به سرزمین و ساکنان آن بوده، فضای جغرافیایی کشور به سوی ثبات، توسعه، آرامش و نیک‌بختی حرکت کرده و می‌توان گفت نظم فضایی تا حد قابل توجهی به سمت به‌سامانی گرایش یافته است. در مقابل، زمانی که الگوهای نالایق و ناتوان کشورداری بر فضای کشور حاکم شده‌اند، پیامد آن چیزی جز گسترش نابه‌سامانی، بی‌عدالتی فضایی و کاهش زیست‌پذیری برای ساکنان فضا نبوده است. در سنت تاریخی و فکری ایران، کشورداری و آیین شهریاری همواره با مفاهیمی چون داد، خرد، امنیت و عدالت اجتماعی پیوندی بنیادین داشته است. این سنت، وجود حکومتی نیرومند و در عین حال خردمحور را ضروری می‌دانست؛ حکومتی که بتواند از طریق مدیریت و سیاست‌گذاری متناسب با ویژگی‌های سرزمین، نظم، آسایش و تعادل را در فضای جغرافیایی برقرار سازد. فرمانروایان توانمند با بهره‌گیری از وزرا و مشاوران شایسته و اتخاذ سیاست‌ها و راهبردهای متناسب با بستر طبیعی و انسانی سرزمین، زمینه حرکت کشور به سوی شکوفایی را فراهم می‌ساختند. با گذشت زمان و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، مفهوم کشورداری در چارچوب گفتمان توسعه بازتعریف شد. توسعه در معنای گسترده خود، جریانی تلقی شد که تجدد سازمانی و جهت‌گیری متفاوت کل نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در بر می‌گیرد و مستلزم تغییرات اساسی در الگوهای سنتی کشورداری است. در این چارچوب، کشورداری شایسته مفهومی شد که به بهبود تولید و درآمد، دگرگونی ساختارهای نهادی و اجتماعی - اداری و تغییر نگرش‌ها و ایستارهای عمومی جامعه گره خورده و بیانگر رابطه‌ای معنادار میان دولت و توسعه تلقی می‌شود؛ مفهومی که هدف آن ایجاد تحول بنیادین در ساخت اقتصادی جامعه، تضمین رشد اقتصادی پایدار و ارتقای سطح زندگی مردم است (Barzegar & Hassanzadeh, 2018: 11). با وجود این تحول مفهومی، تجربه عملی نشان می‌دهد که بسیاری از الگوهای جدید کشورداری، به تدریج دچار نوعی بحران ناکارآمدی شده‌اند. به نحوی که می‌توان گفت، چالش‌های پیش‌روی کشورها به ندرت بزرگتر و پیچیده‌تر از این بوده‌اند و مدل غالب حکومت‌ها، آن‌طور که در حال حاضر ساخته شده است، قادر به مقابله با آن‌ها نیست (Mazzucato et al, 2024). چرا که، تمرکز غالب بر شاخص‌های اقتصادی، نهادی و اداری، بدون توجه کافی به منطق فضایی سرزمین، سبب شده است سیاست‌ها و برنامه‌ها در گسست از واقعیت‌های جغرافیایی طراحی شوند. نتیجه این رویکرد غیرفضایی، بروز نابرابری‌های فضایی، تمرکزگرایی افراطی، تضعیف انسجام سرزمینی و تشدید نابه‌سامانی در فضای جغرافیایی کشورها بوده است. در این میان، جغرافیا به‌عنوان دانشی که ذاتاً با فضا و ساماندهی آن سر و کار دارد، از دیرباز پیوندی عمیق با امر کشورداری داشته است. از دوران باستان، جغرافی‌دانان بر کاربرد عملی این دانش در اداره سرزمین تأکید می‌کردند؛ چنان‌که استرابو، - که از وی

به‌عنوان یکی از پیشگامان جغرافیای کاربردی یاد می‌شود، بر این باور بود که جغرافی دان باید دانش خود را معطوف به آن چیزی کند که در عمل برای زندگی و اداره کشور اهمیت دارد و آثار جغرافیایی می‌توانند امپراتور را در مدیریت امپراتوری یاری دهند (Shokouei, 1998: 11). این نگرش، جغرافیا را فراتر از دانشی توصیفی، به ابزاری برای حل مسائل واقعی فضای زندگی انسان بدل می‌ساخت. با وجود این پیشینه و ضرورت، در دو سده اخیر و به‌ویژه در قرن بیستم و بیست‌ویکم، جایگاه جغرافیا در پیوند با کشورداری به‌تدریج به حاشیه رانده شده و در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است. در بسیاری از نظام‌های حکمرانی، جغرافیا به سطح داده‌های محیطی یا اطلاعات پشتیبان تقلیل یافته و نقش آن در طراحی الگوهای کلان کشورداری نادیده گرفته شده است. این حاشیه‌رفتگی، هم‌زمان با فقدان نگاه فضایی در فرآیند تصمیم‌سازی، یکی از ریشه‌های اصلی بحران ناکارآمدی کشورداری در جهان معاصر به‌شمار می‌آید (Janparvar & Hamad, 2023). بر این اساس، مقاله حاضر با رویکردی مسئله‌محور می‌کوشد ضمن واکاوی بحران ناکارآمدی کشورداری و تبیین فقدان نگاه فضایی در الگوهای رایج حکمرانی، جایگاه و پیوند جغرافیا با کشورداری را در قالب مفهوم‌سازی نوین با عنوان «کشورداری جغرافیایی» بازخوانی و بازنمایی کند.

۲. پیشینه تحقیق

بررسی‌های صورت گرفته نشان می‌دهند که با وجود اینکه در زمینه کشورداری مطالب و کارهای گسترده‌ای صورت گرفته است، اما پژوهش‌هایی که در قالب پیوند کشورداری با جغرافیا و جغرافیای سیاسی انجام شده باشند، محدود است. برخی از مهمترین پژوهش‌های مرتبط شرح ذیل است:

حافظنیا و کاویانی راد در کتابی با عنوان «اصول کشورداری» (2022) با اشاره به پایه‌ها و اصول کشورداری، بیان می‌کنند که دانش جغرافیای سیاسی که در رخساره کاربردی خود علم کشورداری به‌شمار می‌رود از همان زمان پیدایش یعنی سده هیجدهم، راه پیوند با برآوردن نیازهای فضایی ملت و کارآمدسازی نظام سیاسی را پیموده و از آن زمان تا کنون نوشته‌ها و آثار فراوان و فزاینده‌ای در گستره جغرافیای سیاسی نوشته شده است. در این کتاب، افزون بر واکاوی سوبیه‌های گوناگون کشورداری، رهنمودهای راهبردی بر بنیاد چالش‌های کشور و نظام سیاسی برای قلمروداران و کارگزاران در حوزه کشورداری در سطوح ملی و فروملی را پیشنهاد شده است. باور به توانمندی‌های کاربردی جغرافیای سیاسی و دل‌مشغولی جغرافیدانان سیاسی بر سر ناکارآمدی‌ها و تنگناهای مدیریت سیاسی فضای محلی، ملی و روابط بین‌المللی کشورها سبب شده است تا اندیشه و کنش کشورداری به‌عنوان موضوعی کاربردی در رشته جغرافیای سیاسی مورد آموزش و پژوهش قرار گیرد.

برزگر و حسن‌زاده (2018) در مقاله‌ای با عنوان «الگوی کشورداری در سیاست‌نامه‌ها (مطالعه موردی: تاریخ بیهقی)» با محور قرار دادن کارگزاران سیاسی، بیان می‌کنند که تاریخ بیهقی به‌عنوان یک اثر «سیاست‌نامه نویسی»

معطوف به نقش کارگزاران سیاسی در سه حوزه بینش، گرایش و کنش است.

دانائی فرد (2023) در مقاله‌ای با عنوان «هوش مصنوعی و کشورداری: واکاوی ساحت‌های تاریک» بیان می‌کند که هوش مصنوعی منشأ آثار فراوانی برای کشورها، حکومت‌ها، دولت و مردم بوده و در آینده شاهد آثار شگرف‌تری خواهیم بود که زندگی انسان روی کره زمین را به شدت متحول خواهند کرد. فرآیند کشورداری (حکمرانی، اداره امور عمومی و عملیات روزمره عمومی) نیز به شدت از این فناوری‌ها تأثیر پذیرفته است و در آینده نیز بیشتر در معرض آن قرار خواهد گرفت، از این رو فهم چالش‌ها و خطراتی که این فناوری‌ها ممکن است فرآیند کشورداری را تهدید کند برای حاکمان، سیاست‌مداران، خط‌مشی‌گذاران، مدیران و کارکنان دولت بسیار حیاتی است.

جان‌پرور و حمد (2023) در مقاله‌ای با عنوان «مفهوم سازی جدید کشورداری جغرافیایی» بیان می‌کنند که متناسب با برداشت جغرافیا به عنوان علم ساماندهی فضا، مفهوم کشورداری جغرافیایی به این صورت است «کشورداری جغرافیایی عبارت است از اداره و مدیریت فضای کشور مبتنی درک درست موسیقی فضای جغرافیایی. به بیانی دیگر، مدیریت فضای کشور مبتنی بر شناخت و درک درهم تنیدگی‌های پدیدارها (طبیعت، انسان‌ها و پدیدارهای حاصل از کنش‌های این دو با یکدیگر) و روابط آن‌ها در درون فضای ملی و پدیدارها و روابط آن‌ها در برون فضای ملی (بین المللی) در راستای شکل‌دهی به فضای جغرافیایی به سامان است». این مفهوم پردازی جدید می‌تواند مبتنی بر پیوندهایی با مدیریت حاکم بر فضا (حکومت)، زمینه کشورداری بهتر و بهینه را فراهم آورد و فضای کشور را به سوی فضای به سامان هدایت کند.

کاوندی‌کاتب (2018) در رساله دکتری با عنوان «الگویابی مدیریت سیاسی فضا در اندرزنامه‌های سیاسی ایران» به راهنمایی محمدرضا حافظ‌نیا عنوان می‌کند که تجربه‌های کشورداری و منابع اندیشه سیاسی به‌گونه‌ای تاریخی در نزد ایرانیان و مسلمانان از فراوانی برخوردار است. یکی از مهم‌ترین این منابع، اندرزنامه‌های سیاسی است که در زمینه آیین‌های ملک‌داری و روش‌های مطلوب اداره کشور از اهمیت برخوردار هستند. اندرزنامه‌ها، خواست‌ها، اهداف، ایده‌ها و امیال نخبگان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه در برخورد با حکومت و بهبود اوضاع کشور هستند. مدیریت سیاسی فضای ملی یا کشورداری در معنای نوین و ملک‌داری در معنای کهن، یکی از سطوح مدیریت سیاسی فضا است که در طول تاریخ دستاوردهای نظری و تجربی فراوانی داشته است. با توجه به تأثیر اندرزنامه‌های سیاسی در تاریخ، جغرافیا، سیاست و اجتماع ایرانی، مطالعه و واکاوی آن‌ها از دیدگاه جغرافیای سیاسی برای شناخت اندیشه‌های ملک‌داری اندرزنامه‌ها اهمیت می‌یابد. اندرزنامه‌ها راهکار انقلابی ندارند و اصلاح‌گری نرم در زیر سایه حکومت، راهبرد کلی آن‌ها است. همچنین تشابهات فراوان اندرزنامه‌ها در ارائه دستورها و توصیه‌های عملی حیرت‌انگیز است. تفاوت آن‌ها نیز در امور جزئی و بیشتر به نحوه نگارش و مثال‌های ارائه شده است.

پارک^۱ (2023) در مقاله‌ای با عنوان «بازاندیشی ژئوپلیتیک: جغرافیا به عنوان کمکی برای کشورداری» بیان می‌کند تا زمانی که انسان‌ها روی زمین زندگی می‌کنند و دولت‌ها همچنان موجودیت‌های سرزمینی باقی می‌مانند، چالش‌های مختلف آن‌ها دارای ارجاعات جغرافیایی از رقابت راهبردی بر سر منابع گرفته تا تغییرات اقلیمی و اکتشافات فضایی خواهد بود. همان‌طور که گاتمن نوشته است، «تمایزی که بین بخش‌های فضا ایجاد می‌شود، اساس هر مطالعه‌ای در روابط بین‌الملل است.» الگوهای فکری کاملاً «اجتماعی» برای مقابله با چنین چالش‌هایی مجهز نیستند. ژئوپلیتیک کلاسیک، سنتی فراموش شده اما مهم در تاریخ روابط بین‌الملل، به‌طور پویا ویژگی‌های جغرافیایی را در تحلیل سیاسی می‌گنجد و بنابراین می‌تواند دیدگاه‌ها و بینش‌های مفیدی ارائه دهد. بنابراین، محققان و سیاست‌گذاران بهتر است کتاب‌های قدیمی را کنار بگذارند و ایده‌های جدیدی از ژئوپلیتیک‌دانان گذشته بیاموزند.

واستن و ممدوح^۲ (2018) در مقاله‌ای با عنوان «جغرافیای دیپلماسی» بر پیوند ساختاری جغرافیا و دیپلماسی تأکید دارند و دیپلماسی را جلوه‌ای از کشورداری در عرصه روابط خارجی معرفی می‌کنند که همواره در بستر فضا، قلمرو و ادراک‌های مکان‌محور عمل می‌کند. این رویکرد نشان می‌دهد که کنش دیپلماتیک به صورت عمیق متأثر از زمینه‌های جغرافیایی و تحولات فضایی نظام دولت‌ها است و بدون درک منطق فضایی قابل تبیین نیست؛ هر چند تمرکز آن عمدتاً بر مدیریت قدرت در فضای برون‌سرزمینی باقی مانده است.

۳. مباحث نظری

۳-۱. مفهوم کشورداری

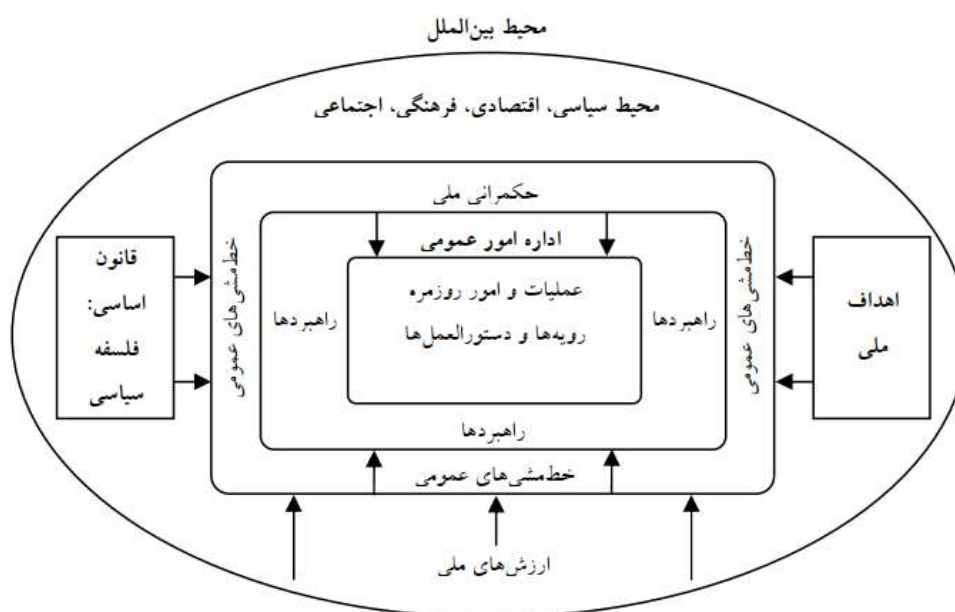
کشورداری ناظر بر زمامداری و مدیریت ماهرانه امور کشوری در حوزه پیشرفت، ثبات، رفاه و قدرت و امنیت است. به بیان دیگر، کشورداری شامل دگرگونی‌های بنیادی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی-اداری و ایستارها و دیدگاه‌های عمومی مردم است. همچنین در برگیرنده بهبود میزان تولید و درآمد، حفظ موجودیت کشور، تقویت علل وجودی و بقای کشور، اتخاذ تدابیر مناسب برای توسعه همبستگی ملی و روابط صلح آمیز با دیگر کشورها و تقویت علل سازنده و پاینده کشور است. هدف نهایی کشورداری، فراهم‌سازی زمینه‌ای برای تعالی انسان‌ها، تأمین رضایت مردم و نیازهای دگرگون‌پذیر و پویای مادی و فرامادی آنها است. در گسترده جغرافیای سیاسی و در چارچوب مفهوم کشورداری، درآمیختن و همراه کردن مفاهیم بنیادین سرزمین، ملت، و حکومت در جایگاه بنیادهای کشور، در صورتی که به پایداری سرزمین، تعالی، خرسندی و رضایت همگانی و کارایی حکومت، سرفرازی و شادمانی ملت و بقا و پایداری کشور بینجامد، غایت صورت‌کاربردی این علم است (Hafeznia & Kaviani-Rad, 2022: 24-25). در تعریفی دیگر،

¹ Paek

² Wusten & Mamadouh

کشورداری عبارت است از علم، هنر و صنعت پیوند حکمرانی ملی، اداره امور عمومی و فعالیت عملیاتی کشور در همه ساحت‌ها، به منظور تحقق اهداف عالیه مصرح در قانون اساسی (یا سایر قوانین مادر) که در دیگر کشورها متداول است (DanaeeFard, 2021: 1). فرآیند کشورداری در قالب مدل مفهومی ذیل قابل تبیین است.

مدل ۱: چارچوب مفهومی تحلیل فرآیند کشورداری



Source: DanaeeFard, 2021: 1

از سوی دیگر، باید توجه داشت که کشورداری به همان اندازه که یک علم است، یک هنر نیز هست. بدون هنر، کشورداری بی‌روح و عاری از همدلی، روایت و شهود انسانی لازم برای الهام بخشیدن، متحد کردن و هدایت روح یک ملت می‌شود. با این حال، بدون علم، خشک، جزم‌اندیش و در نهایت منسوخ می‌شود و قادر به سازگاری با پیچیدگی، عدم قطعیت یا خواسته‌های یک دنیای در حال تحول نیست. هنر، حکومت‌داری را با معنا در هم می‌آمیزد. هنر به رهبران اجازه می‌دهد تا ظرافت‌ها را تفسیر کنند، با هوش هیجانی ارتباط برقرار کنند و از قدرت نرم نمادها، اسطوره‌ها و فرهنگ استفاده کنند. هنر یک قطب‌نمای اخلاقی ایجاد می‌کند که می‌تواند سیاست را با هدف همسو کند (Pedapenki, 2025).

۲-۳. جغرافیا علم ساماندهی فضا

علم جغرافیا از تفکر و استدلال جغرافیایی در خصوص پدیده‌های طبیعی و انسانی جهان به وجود آمده است. این شاخه

علمی به نمودهای فضایی از حقایق و آرایش فضایی پدیده‌ها و تعامل میان آن‌ها توجه می‌کند و به عنوان علم فضا، به دنبال شناخت و کشف نحوه استقرار (آرایش)، سازماندهی، توزیع الگو، شکل، سلسله مراتب، فاصله، منطقه‌بندی، طبقه‌بندی پدیده‌ها است و سعی می‌کند تا آن‌ها را در قالب نظریه‌ها و یافته‌های قابل تعمیم ارائه کند (Veicy, 2019: 137). موضوع محوری و بنیادی علم جغرافیا در وجه توصیفی آن، شناخت فضا و در وجه کاربردی آن ساماندهی فضای جغرافیایی در همه مقیاس‌ها است (Hafeznia, 2025: 10). بر این مبنای، شاید بتوان این‌گونه جغرافیا را تعریف کرد که «جغرافیا علم مطالعه برهمکنش انسان(ها) و طبیعت با هدف به‌سامان‌شدن/کردن^۱ فضا^۲ است. به بیان ساده‌تر، جغرافیا به منزله علم ساماندهی فضا است» (Janparvar, 2015). لازم به ذکر است که مفهوم طبیعت در این تعریف به معنای جغرافیای طبیعی یا عناصر فیزیکی محیط نیست، بلکه در سطحی عمیق‌تر ناظر بر بسترهای هستی‌شناختی و ساختارهای امکان‌بخش کنش انسانی در فضا است. از سوی دیگر، انسان نیز صرفاً یکی از عناصر شکل‌دهنده فضا نیست، بلکه روح فضا و عامل بازتولید مستمر آن است که مبتنی بر پویایی‌های اجتماعی، تحولات فرهنگی، الگوهای کنش جمعی و شبکه‌های قدرت اجتماعی به طور مستمر ساختار فضایی را دگرگون کرده و بازتعریف می‌کند. از سوی دیگر، برای درک این مفهوم‌سازی جدید در جغرافیا باید توجه داشت که مفهوم «به‌سامان‌شدن» در زبان فارسی ریشه در واژه «سامان» دارد که از فارسی میانه Sāmān گرفته شده و به معنای نظم، ترتیب، ثبات و هماهنگی مطلوب در وضعیت موجود است. در متون کلاسیک فارسی، «به‌سامان» مفهومی مثبت و هدفمند تلقی می‌شود که رسیدن به وضعیتی متعادل و معنادار را در نظر دارد. این واژه در بستر جغرافیا به ویژه در قالب اصطلاح «به‌سامان‌شدن فضا» می‌تواند مبنایی مفهومی برای درک، تحلیل و ارزیابی کیفیت فضای جغرافیایی در راستای برنامه‌ریزی برای بهبود فضا است. در زبان انگلیسی، معادل مستقیم و رایجی برای «به‌سامان‌شدن فضا» وجود ندارد، اما بهترین ترکیب‌ها متناسب با برداشت از مفهوم حاضر در قالب spatial orchestration و spatial harmonization می‌تواند تا حدی این معنی را منتقل کند. با این حال، واژه «به‌سامان‌شدن» تأکید ویژه‌ای بر رسیدن به یک حالت نهایی هم‌آهنگ، متوازن و هدفمند در فضا دارد که در اغلب اصطلاحات رایج برنامه‌ریزی‌های فضایی کمتر مورد توجه بوده است. از منظر مفهومی، «به‌سامان‌شدن فضا» ناظر بر آن وضعیتی است که عناصر طبیعی، انسانی، عملکردی و نمادین فضا در تعادلی پویا و هدفمند قرار گیرند. این وضعیت نه تنها از طریق «سازماندهی» ساختاری بلکه با «درک گفتمانی»، «هماهنگی سیستمی» و «جهت‌گیری ارزشی» حاصل می‌شود (Janparvar, 2025: 39-40).

۱. جغرافیدان اگر به عنوان مشاور و صاحب‌نظر علمی در زمینه ساماندهی فضاهای جغرافیایی بخواهد طرح و برنامه بدهد، بحث به‌سامان‌شدن فضا مطرح است. اما اگر جغرافیدان خود در مسند مدیریت حاکم بر فضا باشد، آن‌گاه بحث به‌سامان‌کردن فضای جغرافیایی مطرح می‌شود.

۲. منظور از فضا، فضای جغرافیایی است.

۴. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف بنیادی - نظری و از حیث روش، توصیفی - تحلیلی با رویکرد مفهومی است. تمرکز اصلی تحقیق بر تبیین نگرش نویسنده و مفهوم‌سازی چارچوب «کشورداری جغرافیایی» بر پایه بازتعریف جغرافیا به مثابه علم ساماندهی فضا است. ادبیات نظری به عنوان بستر انتقادی و زمینه استدلال مورد استفاده قرار گرفته و داده‌ها به روش اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. فرآیند پژوهش مبتنی بر استدلال نظری و ترکیب خلاق مفاهیم بوده و در نهایت به ارائه یک چارچوب مفهومی نوآورانه برای تبیین و ارتقای حکمرانی فضایی منجر شده است.

۵. یافته‌های پژوهش

۵-۱. خلاء نگرش جغرافیایی در فرآیند کشورداری

کشورداری به مثابه شیوه اداره سرزمین و سامان‌دهی امور عمومی، مفهومی ریشه‌دار در تاریخ اندیشه سیاسی و جغرافیایی جوامع انسانی است. در سنت‌های کهن، به‌ویژه در ایران‌زمین، کشورداری و آیین شهریاری همواره با مفاهیمی چون داد، خرد، امنیت، رفاه و نظم اجتماعی پیوند خورده است. حکومت کارآمد به تعادل میان قدرت، عدالت و عقلانیت می‌پرداخت و فضای زیست انسانی را به سوی آرامش و نیک‌بختی سوق می‌داد. اما در دوران جدید و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، کشورداری در پیوند تنگاتنگ با توسعه قرار گرفت. توسعه به معنای گسترده، شامل تغییرات ساختاری در ابعاد سیاسی، نهادی، اقتصادی و اجتماعی است (Todaro & Smith, 2020). مباحث کشورداری حول کلید واژه توسعه و در معنایی جامع الاطراف با محوریت پیشرفت نضج گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم، مسئله توسعه به عنوان یکی از مهمترین مسائل به طور گسترده، در محافل نظری مختلف و در قالب مباحث مربوط به نحوه کشورداری و برنامه‌ریزی در کشورها مطرح بوده و بیان‌گر رابطه‌ای معنی‌دار میان دو مفهوم دولت و توسعه است و مفهومی است که هدف تغییر بنیادین در اساس اقتصادی جامعه، توانایی کافی برای تضمین میزان بالای رشد اقتصادی و ارتقای سطح زندگی مردم را دارد (Barzegar & Hassanzadeh, 2018: 11) به بیان دیگر، کشورداری شایسته فرآیندی است که ضمن بهبود تولید و درآمد، اصلاح ساختارهای نهادی و ارتقای کارآمدی دولت را دنبال و رابطه‌ای معنادار میان دولت، جامعه و توسعه ایجاد می‌کند (World Bank, 2017; Brinkerhoff, 2010). نگاهی ساده به مسئله نشان می‌دهد که جایگاه و نقش فضای جغرافیایی در فرآیند کشورداری با این نگرش به نوعی نادیده گرفته شده است و هر چند، جغرافیا از دیرباز پیوند گسترده‌ای با کشورداری داشته است تا جایی که می‌توان به این گفته ارسطو اشاره کرد که «چیزی که در جایی نباشد، وجود ندارد» بهترین دلیل برای در نظر گرفتن ظرفیت فضایی یا جغرافیایی برای مباحث مربوط به سیاست و کشورداری است تا این مباحث انتزاعی در ساختار فضایی خودکارایی عملی خود را واقعیت بخشد (Mojtahedzadeh, 2016: 230). بر این مبنای برخلاف تلقی‌های صرفاً توصیفی، بسیاری از جغرافیدانان کلاسیک، جغرافیا را دانشی کاربردی برای اداره بهتر سرزمین

می‌دانستند. استرابو بر این باور بود که جغرافیا می‌تواند به فرمانروایان در اداره امپراتوری‌ها کمک کند (Shokouei, 1998: 11). در دوره معاصر، جغرافیا به‌عنوان علمی برای مطالعه روابط متقابل انسان، قدرت و محیط در بستر فضا تعریف می‌شود و می‌تواند مبنای تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی، اقتصادی و مدیریتی قرار گیرد (Agnew, 2011; Johnston, 2013). کاربرد جغرافیا در برنامه‌ریزی سرزمینی و سیاست‌گذاری فضایی، نقشی راهبردی در کشورداری جدید دارد (Sullivan, 2017). باید توجه داشت از آنجا که، جغرافیا به‌عنوان علم فضا است، به لحاظ بنیادی علم فضاشناسی و به لحاظ کاربردی، علم فضاسازی است (Hafeznia, 2025: 10) همواره بین سیاست و فضا رابطه وجود دارد؛ سیاست به واسطه حمایت ایدئولوژی و به وسیله نهادهای تصمیم‌ساز و مجری تصمیم، بر فضا که متشکل از جامعه انسانی، شبکه‌ها، جریان‌ها، ساخت‌ها و... است، تأثیر می‌گذارد و از آن تأثیر می‌پذیرد (Hafeznia et al, 2012: 112).

با وجود پیشینه کاربردی جغرافیا، در دو سده اخیر، نقش آن در کشورداری کاهش یافته است. غلبه رویکردهای بخشی و فنی در سیاست‌گذاری عمومی موجب شده است تا فضا به‌عنوان بستری خنثی دیده شود و منطق‌های فضایی در تصمیم‌گیری‌های کلان نادیده گرفته شوند (Paasi, 2010; Brenner, 2004). پیامد این بی‌توجهی شامل نابه‌سامانی فضایی، تمرکز نامتوازن قدرت، شکاف‌های منطقه‌ای و تضعیف انسجام سرزمینی است. در چنین شرایطی، جغرافیا به‌جای ایفای نقش راهبردی، به حوزه‌ای توصیفی و حاشیه‌ای تقلیل یافته است (Couclelis, 2010). متناسب با این فاصله گرفتن‌ها و عدم توجه به نقش و اهمیت و جایگاه جغرافیا، کشورداری نتوانسته است به‌خوب عمل کند. به نحوی که می‌توان گفت بحران ناکارآمدی کشورداری، ریشه در گسست میان دولت و فضا دارد. فقدان چارچوب نظری برای کشورداری مبتنی بر منطق فضایی، خلأی اساسی در ادبیات علمی محسوب می‌شود (Jessop, 2008). بازتعریف رابطه جغرافیا و کشورداری و ارائه چارچوبی که سیاست، قدرت و مدیریت را در بستر فضا صورت‌بندی کند، ضرورتی نظری و عملی است (Hill, 2012).

بررسی ادبیات کشورداری نشان می‌دهد که اغلب رویکردهای رایج، بر ابعاد نهادی، سیاسی و اقتصادی تمرکز دارند و فضا را صرفاً بستری خنثی برای کنش‌های حکمرانی تلقی می‌کنند. در مقابل، در ادبیات جغرافیایی نیز با وجود تأکید بر فضا، پیوند نظام‌مند و صریحی با فرآیند کشورداری کمتر صورت‌بندی شده است. این گسست مفهومی سبب شده است تا جغرافیا نتواند جایگاه شایسته خود را در نظام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری ایفا کند. خلأ اصلی نظری پژوهش حاضر، فقدان چارچوبی مفهومی است که بتواند جغرافیا را از سطح توصیف و تحلیل به سطح هدایت و ساماندهی کشورداری ارتقا دهد. اگر چه باید توجه داشت، جغرافیا در طول تاریخ تعاریف متعددی را تجربه کرده است؛ از علم توصیف زمین و مطالعه توزیع پدیده‌ها تا علم سازماندهی فضا. با این حال، در این پژوهش جغرافیا به‌مثابه «علم مطالعه برهم‌کنش انسان و طبیعت با هدف به‌سامان‌شدن فضا به بیانی دیگر جغرافیا علم ساماندهی فضا» تعریف می‌شود. این تعریف، جغرافیا را دانشی پویا، مداخله‌گر و مسئله‌محور می‌داند که غایت آن ایجاد تعادل، پایداری

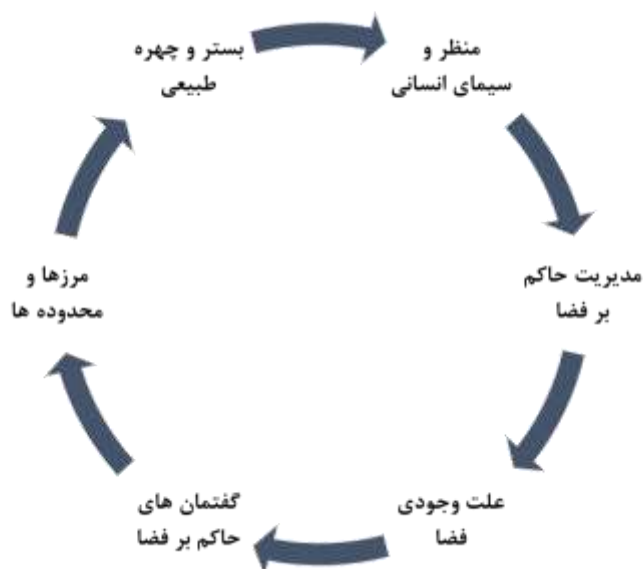
و هماهنگی در فضای جغرافیایی است. چنین برداشتی، امکان پیوند مستقیم جغرافیا با فرآیندهای کشورداری به صورت مستقیم و برجسته نشان می‌دهد. بر این مبنای مفهوم «کشورداری جغرافیایی» در این مقاله، کوششی است برای پر کردن این خلأ؛ جایی که فضا نه پس‌زمینه‌ای خنثی، بلکه عنصری فعال و تعیین‌کننده در فرآیند حکمرانی تلقی شود.

۵-۲. جغرافیا به منزله علم ساماندهی فضا و پیوند با کشورداری

ورود به هر بحث علمی در هر سطحی و با هر نگرشی، نیازمند شناخت و درک ماهیت و مفهوم آن است. به هر میزان درک و شناخت از ماهیت و مفهوم مورد بحث، شفاف‌تر و دقیق‌تر باشد، دستیابی به اهداف مورد نظر در آن حوزه مطالعاتی و تبیین سایر بخش‌ها سهل‌تر می‌شود (Janparvar, 2017: 18). روند تحولات در عرصه‌های مختلف علمی و تغییرات ناشی از توسعه علوم مختلف زمینه را برای به حاشیه رفتن و گاهاً منزوی شدن جغرافیا، بیش از پیش کرده است؛ به نحوی که شاید بتوان گفت که جغرافیا به نوعی از گردونه علم در حال بیرون افتادن است و جایگاه و نقش خود را از دست داده و می‌دهد. برای اینکه بتوان تا حد ممکن از این روند جلوگیری کرد و جایگاه و اهمیت جغرافیا را به آن بازگرداند، ضرورت دارد تا جغرافیا را به عنوان یک علم با ظرفیت‌های بالا به جامعه و سپهر علمی بازگرداند. از جمله اقداماتی که می‌توان در این زمینه انجام داد، تلاش برای شکل‌دهی به جغرافیا در قالب مکانسیم (آمیختگی و هم‌آیی اعضا و ابزار دستگاهی که برای منظور و غرض خاصی تنظیم شده است، چنان‌که مکانسیم بدن انسان یا مکانسیم یک تفنگ (فرهنگ دهخدا)) با کارایی و اثربخشی مناسب است. برای دستیابی به این مهم و بازگرداندن جایگاه واقعی جغرافیا، مفهوم سازی و بازتعریف جغرافیا به منزله علم ساماندهی فضا می‌تواند تا حد ممکن مفید واقع شود (Janparvar & Hamad, 2023). چرا که، برای دستیابی به دیدگاه واقع‌بینانه در حوزه جغرافیا، انطباق با هدفی که برای جغرافیا تعیین شده است و توجه به مفهوم اصلی آن، بسیار اهمیت دارد. با توجه به اینکه هدف جغرافیا به عنوان ساماندهی فضا در نظر گرفته شده است، سؤال این است که چگونه جغرافی‌دانان می‌توانند به هدف اصلی، یعنی ساماندهی فضاهای جغرافیایی، دست پیدا کنند؟ قاعدتاً دستیابی به یک دیدگاه دقیق و نظام‌مند در خصوص وضعیت ساماندهی یا ناهماهنگی فضای جغرافیایی، اهمیت دارد که این فضا به عنوان یک نظام و مجموعه یکپارچه مطالعه، و چارچوبی شامل شش بعد اصلی (مدل ۲) برای ارزیابی فضاها در نظر گرفته شود. بررسی ابعاد پایه‌ای فضای جغرافیایی به جغرافی‌دانان این امکان را می‌دهد که به سادگی دلایل ناهماهنگی و عدم سامان‌دهی در فضاهای جغرافیایی را درک کرده و برنامه‌ریزی منطبق بر آن‌ها ارائه دهند. به تعبیر مکیندر «جغرافیا همانند موسیقی است، بدین سان که در جغرافیا صدای بم زمین شناسی را می‌بینیم، صدای زیر هواشناسی داریم، صدای اوج کشاورزی را شاهدیم و بالاخره صدای زیر مطالعات اجتماعی - اقتصادی و راهبردی را مشاهده می‌کنیم. چنین می‌نماید که جغرافیا به مثابه یک هماهنگی و همسازي از همه بخش‌ها است» (Shokouei, 1998: 31). باید توجه داشت که در این چارچوب، فضای جغرافیایی همانند یک نظام باز، پویا و چندلایه در نظر گرفته می‌شود که از بر هم کنش ابعاد

مختلف شکل دهنده آن که شامل عناصر سخت افزاری (بستر طبیعی، منابع و زیرساخت‌ها)، عناصر نرم‌افزاری (گفتمان‌ها، نهادها، ساختارهای مدیریتی) و عامل زمان شکل گرفته است. زمان در این بحث صرفاً یک بعد خطی نیست بلکه بیان‌کننده فرآیند تاریخی، تحولات ساختاری و دگرگونی روابط میان اجزای شکل دهنده سیستم فضایی است. هر گونه ایجاد مشکل در هماهنگی میان این سیستم می‌تواند کل آن را دچار چالش کرده و کارایی کل سیستم را کاهش بدهد. بر این مبنا، کشورداری جغرافیایی بر شناخت گره‌گاه‌های مسئله‌خیز در درون این سیستم و بازآفرینی روابط میان اجزای شکل‌دهنده برای ارتقای کارایی و عملکرد آن استوار است.

مدل ۲: ابعاد پایه‌ای شکل دهنده فضای جغرافیایی



Source: Janparvar, 2015

به عنوان مثال، موقعیت جغرافیایی یک کشور، میزان برخورداری آن از منابع انرژی تجدیدپذیر، مانند تابش خورشید، الگوهای باد یا گرمای زمین‌گرمایی را تعیین می‌کند و به صورت مستقیم بر امکان‌سنجی اقتصادی و امنیت مسیر انتقال انرژی پاک آن تأثیر می‌گذارد. برعکس، وابستگی به ذخایر سوخت فسیلی متمرکز جغرافیایی، آسیب‌پذیری‌ها و الزامات ژئوپلیتیکی خاصی را ایجاد می‌کند که اغلب با اهداف جهانی آب و هوا در تضاد هستند. بنابراین، جغرافیای منابع به یک عامل اصلی در سیاست انرژی ملی و روابط بین‌الملل تبدیل می‌شود. آسیب‌پذیری جغرافیای اقلیمی، میزان مواجهه با خطرات زیست محیطی مانند افزایش سطح آب دریا، گرمای شدید یا کمبود آب را به طور متفاوتی تعیین می‌کند و کشورها را مجبور می‌کند تا سرمایه قابل توجهی را به اقدامات سازگاری و تاب‌آوری اختصاص دهند و منابع را از سایر ابتکارات توسعه پایدار منحرف کنند. بنابراین، کشورداری باید منافع اقتصادی

کوتاه مدت را با ضرورت بلندمدت کاهش بی ثباتی ناشی از آب و هوا که مستقیماً تمامیت ارضی و انسجام اجتماعی را تهدید می کند، متعادل کند. این آسیب پذیری جغرافیایی، سیاست خارجی و تقاضاهای همکاری بین المللی را شکل می دهد (Energy Sustainability Directory, 2026).

بر این مبنا می توان گفت که جغرافیدان با گوش دادن به صدای موسیقی^۱ فضای جغرافیایی که دارای هماهنگی و همسازی است، می تواند به این شناخت دست یابد که کدام نُت یا کدام بخش خوب نواخته نمی شود یا بد نواخته می شود و نیازمند توجه، تغییر و اصلاح است. بنابراین جغرافیدان در چگونگی رسیدن به هدف خود به موسیقی فضای جغرافیایی گوش می سپارد تا بتواند خلاءها، کاستی ها، مسائل و مشکلات و... را درک کند و فضای جغرافیایی را رو به جلو و مبتنی بر تعادل نظام مند بین نُت های خود پیش ببرد و به فضا تعادل، پایداری و استمرار ببخشد. قاعدتاً در این نواخته شدن موسیقی، فضای جغرافیایی جایگاه مدیران حاکم بر فضا (در سطح کشور - حکومت) همچون رهبر ارکستر است. بر این مبنا می توان گفت که مدیران حاکم بر فضا همچون رهبر ارکستر مسئول تنظیم و بهترین استفاده از نُت های موسیقی و به بیانی دیگر به سامان شدن یا نابه سامان شدن فضای جغرافیایی هستند. حال اگر فرض بگیریم جغرافیدان تلاش دارد تا فضای یک کشور را به سامان کند، ضرورتاً مفهوم جغرافیا در پیوند مستقیم با مدیریت حاکم بر فضا یا همان حکومت در قالب کشورداری قرار می گیرد. مبتنی بر این پایه های طرح شده باید توجه داشت که جغرافیدان صرفاً به عنوان یک ناظر بیرونی و حاشیه ای وضعیت فضا نبوده، بلکه یک کنشگر آگاه است که با تولید، تفسیر و صورت بندی دانش فضایی، در فرآیند تصمیم سازی و سیاست گذاری عمل می کند. جغرافیا، به ویژه در ساخت کاربردی آن، بخشی از معماری حکمرانی فضایی محسوب می شود و می تواند بر نحوه تعریف مسائل، اولویت بندی سیاست ها و بازطراحی نهادی اثرگذار باشد. از این نظر، جغرافیدان نه تماشاگر هماهنگی فضای جغرافیایی بلکه مشارکت کننده فعال و مداخله گر در تنظیم و بازآفرینی این فضا است.

متناسب با این چارچوب پایه ای که می توان برای جغرافیا در قالب علم ساماندهی فضا در نظر گرفت، می توان مفهوم سازی نوینی از کشورداری جغرافیایی را مطرح و آن را این گونه تعریف کرد: «کشورداری جغرافیایی عبارت است از اداره و مدیریت فضای کشور مبتنی بر درک درست موسیقی فضای جغرافیایی؛ به بیانی دیگر مدیریت فضای کشور مبتنی بر شناخت و درک درهم تنیدگی های پدیدارها (طبیعت، انسان ها و پدیدارهای حاصل از کنش های این دو با یکدیگر) و روابط آن ها در درون فضای ملی و پدیدارها و روابط آن ها در برون فضای ملی (بین المللی) در راستای شکل دهی به فضای جغرافیایی به سامان است» (Janparvar & Hamad, 2023). این تعریف، کشورداری جغرافیایی را

۱. استفاده استعاره ای از مفهوم موسیقی در مقاله نه به صورت آرایه ای ادبی، بلکه به عنوان یک مدل تحلیلی برای فهم همزمانی، هماهنگی و نسبت میان ابعاد مختلف فضای جغرافیایی است. همان گونه که در یک ساختار موسیقایی، کیفیت کلی اثر وابسته به نسبت و هماهنگی میان صداها است، در فضای جغرافیایی نیز کیفیت سامان یافتگی وابسته به هماهنگی میان ابعاد پایه شکل دهنده آن فضای جغرافیایی است.

از مفاهیمی چون حکمرانی خوب، توسعه سرزمینی و برنامه‌ریزی فضایی متمایز می‌کند.
شکل ۳: حوزه‌های هم‌پیوند در کشورداری



Janparvar, 2021

باید توجه داشت که در کشورداری جغرافیایی روشی نظام‌مند به کار گرفته می‌شود و فضای جغرافیایی کشور در قالب یک نظام به هم پیوسته دیده می‌شود که با سایر فضاهای جغرافیایی در فضای جغرافیایی فراسوی مرزها در ارتباط تنگاتنگ و چند جانبه است. ملاک سنجش و تحلیل کشورداری جغرافیایی (به عنوان یک سیستم به هم پیوسته) نیز بر پایه نظریه کارایی است. البته باید توجه داشت در جغرافیا، به‌ویژه در کشورهای کمتر توسعه یافته، برای شناخت مسائل فضای زندگی، لازم است تا هنگام بکارگیری روش سیستمی، طرفدار نظریه کارایی بود. براساس نظریه کارایی، بهترین روش بررسی سیستم، شناسایی نقاط مسئله‌خیز آن است تا با شناخت این نقاط، عوامل اصلی عدم کارایی سیستم از میان برداشته شود (Shokouei, 2003: 52). از سوی دیگر باید توجه داشت که حکومت‌های جدید معمولاً بر پایه سه‌گانه قوای مقننه، مجریه و قضائیه استوار هستند این قوا الزامات ساختاری هستند، اما روح حکومت نیستند. جوهره واقعی حکومت در اخلاق پشت این ساختارها نهفته است؛ در این باور که یک حکومت باید از مردم، توسط مردم و برای مردم باشد. افرادی که به صورت موقت قدرت را در دست دارند، حاکم نیستند، بلکه متولیان اراده عمومی و متولیان مقدس جهت‌گیری تمدنی هستند. بنابراین، حکومت برتر از مردم یا معماری اخلاقی ارزش‌های بنیادین خود نیست و برای خدمت و ارتقاء حضور دارد، نه برای تسلط یا استخراج. وقتی حکومتی این موضوع را فراموش کند، حتی اگر قدرت خود را حفظ کند باز مشروعیت خود را از دست می‌دهد (Pedapenki, 2025).

قاعدتاً برای دستیابی به این مهم در فضای یک کشور باید بتوان کشورداری جغرافیایی را در پیوند با سایر رشته‌های مرتبط نظیر جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و... در نظر گرفت. بنابراین، پیوندهای جغرافیا با حکومت می‌تواند در قالب مفهوم جدیدی در قالب کشورداری جغرافیایی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. این مفهوم به صورت‌های مختلف توانایی‌ها و ظرفیت‌های جغرافیا را به عنوان یک علم کاربردی تا حد قابل توجهی بالا می‌برد و می‌تواند به صورت‌های مختلف حکومت و مدیران حاکم بر کشور را برای به‌سامان کردن آن کمک کند. مهمترین پایه‌هایی که کشورداری جغرافیایی برای اداره بهتر فضای کشور پیش‌روی حکومت قرار می‌دهد، به صورت ذیل است^۱:

- ایجاد و درک نظام‌مند و واقع بینانه از فضای جغرافیایی کشور و ظرفیت‌های آن؛
- مشخص کردن اینکه مدیر حاکم بر فضا همچون یک رهبر ارکستر باید تمام سازهای ارکستر (ابعاد مختلف شکل دهنده فضا: بستر و چهره طبیعی، منظر و سیمای انسانی، مدیریت حاکم بر فضا، محدوده و مرزها، علت وجودی و گفتمان‌های حاکم بر فضا) را بشناسد و با آن‌ها کار کرده باشد. لذا نیاز نیست که لزوماً بتواند با آن‌ها بنوازد بلکه کافی است که ساز آرای (ارکستراسیون)^۲ را بداند.
- جغرافیا به مدیر حاکم بر فضا کمک می‌کند و مدیر باید گوش‌های دقیقی داشته باشد تا بتواند ریتم موسیقایی فضای جغرافیایی را به خوبی درک کند و ناهنجاری‌ها و خلاءهای آن را در بهترین زمان ممکن تشخیص، و آن را اصلاح و ترمیم کند تا هماهنگی و تعادل فضای جغرافیایی حفظ شده و فضا پایداری خود را داشته باشد.
- جغرافیدان به مدیر حاکم بر فضا به عنوان مسئول به‌سامان کردن فضا، ابعاد فضا را نمایش می‌دهد و با توجه به اینکه هر فضای جغرافیایی در هر سطح به‌ویژه در سطح کشور، به نوعی دارای بعد مدیریتی است، لذا بهتر است مدیران حاکم بر فضا علم و دانش و آموزش مناسبی در این حوزه دیده و متخصص آن باشند.
- جغرافیدان به مدیر حاکم بر فضا کمک می‌کند تا همچون یک رهبر موسیقی، توانایی درک و خواندن سریع موسیقی از روی نُت (آموزش سلفژ) یعنی متن فضای جغرافیایی را داشته باشد و بتواند مبتنی بر آن عمل و فضا را هدایت کند.
- جغرافیدان به مدیر حاکم می‌تواند کمک کند تا با شناختی که نسبت به فضا دارد در فرآیند عمل خود اعتماد به نفس، جدیت، صبوری و... را داشته باشد و بتواند فضای جغرافیایی را به سوی به‌سامان شدن سوق دهد.
- جغرافیدان به مدیر حاکم وجود نظم و پیوستگی پدیدارهای فضای جغرافیایی را به خوبی نشان می‌دهد و نگرش نظام‌مند را در ذهن مدیر حاکم تقویت می‌کند تا بتواند در مدیریت فضا بهتر عمل کند.

۱. این موارد مبتنی بر مشخصات و توانایی‌های رهبر ارکستر برگرفته از تارنمای ذیل آورده شده است:

<http://bahareandishe.com>

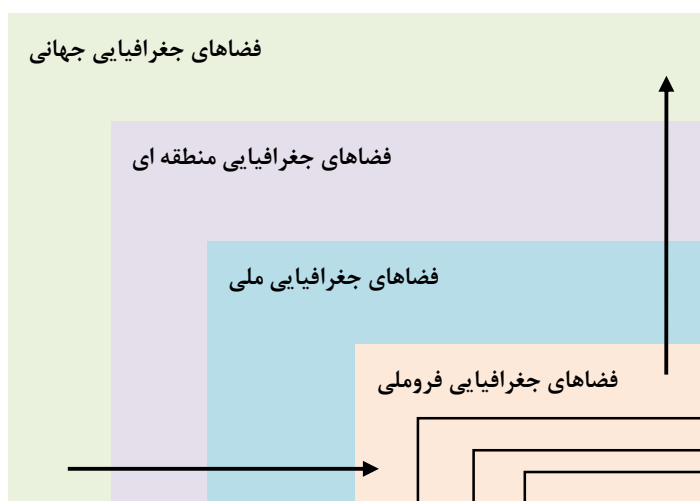
۲. دانش انتخاب و ترکیب سازها و نیز برقراری تعادل میان گروه‌های سازی در راستای تصنیف و یا تنظیم یک قطعه موسیقی ارکستری است.

- جغرافیدان به مدیر حاکم پیوستگی فضاهای جغرافیایی در مقیاس‌های فروملی، ملی و بین‌المللی را همچون سازه‌های مختلف برای رهبر ارکستر نشان می‌دهد. چگونگی عمل هر یک می‌تواند بر کلیت و خروجی همه اثرگذار باشد و همه آن‌ها در پیوند با یکدیگر می‌توانند موسیقی دلنشینی ارائه دهند و هر یک به صورت جداگانه و بدون ارتباط با دیگری نه تنها کلیت موسیقی را به هم می‌ریزند بلکه می‌توانند آن را به یک صدای ناهنجار تبدیل کنند.

۳-۵. فضا به مثابه منظومه درهم‌تنیده: چارچوبی برای ساماندهی چندمقیاسی

در چگونه جهانی به سر می‌بریم؟ پاسخ به این سوال در تحولات صورت گرفته در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن ۲۱ نشان دهنده آن است که ما در جهانی واحد و در هم تنیده به سر می‌بریم. به این معنا که تلاش‌ها، چالش‌ها، زیاده‌خواهی‌ها و هر آنچه مثبت و منفی «آنان» انجام می‌دهند یا «ما» انجام می‌دهیم، در فضایی دیگر «ما» و «آنان» را به صورت مستقیم تحت متأثر می‌کند (Johnston, 2013: 1). بنابراین می‌توان گفت که در عصر حاضر تحولات و دگرگونی‌ها در بخش‌های مختلف (فناوری‌ها، حمل و نقل، جریان کالاها، جریان سریع مسائل و مشکلات و...) سبب شده است تا فضاهای جغرافیایی به صورت‌های مختلف به یکدیگر آمیخته و پیوسته شوند؛ به نحوی که فضاهای جغرافیایی در مقیاس‌های مختلف (فروملی تا جهانی) در تعامل و کنش مستقیم با یکدیگر قرار گرفته و به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر یکدیگر تأثیر گذاشته و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند (Janparvar, 2025: 76-77). این اثرگذاری و اثرپذیری را می‌توان در قالب شکل ذیل در نظر گرفت:

شکل ۱: در هم تنیدگی و پیوند بین فضاهای جغرافیایی



Source: Janparvar, 2025: 77

متناسب با این در هم آمیختگی و در هم تنیدگی که بین فضاهای جغرافیایی در عصر حاضر وجود دارد، هر گونه تلاش برای ساماندهی فضاهای جغرافیایی در ارتباط مستقیم با فضاهای فروتر و فراتر آن است. به نحوی که بدون در نظر گرفتن و تعامل مثبت و نظام مند با فضاهای فراتر و فروتر، امکان حرکت به سوی ساماندهی فضاهای جغرافیایی امکان پذیر نیست. بنابراین، هر گونه تلاش و برنامه ریزی برای به سامان شدن فضاهای جغرافیایی باید در پیوند با فضاهای فروتر و فراتر در نظر گرفته شود (Janparvar, 2025: 77). از این نظر، هیچ فضای جغرافیایی را نمی توان بدون توجه به سطوح فروتر و فراتر آن تحلیل یا مدیریت کرد. بر این مبنا باید بتوان نیروهای درونی (طبیعت، جامعه، مدیریت و گفتمان ها)؛ نیروهای بیرونی (رقابت های ژئوپلیتیک، فشارهای ژئواکونومیک، نظام های منطقه ای و جهان) و عامل زمان را به عنوان یک پایه تحول آفرین به صورت مستمر در نظر گرفت. بنابراین، هر گونه تلاش برای تحقق ساماندهی فضا چه در قالب کشورداری، چه برنامه ریزی سرزمین و چه طراحی استراتژی ژئوپلیتیکی باید بر پایه درک چندسطحی و به صورت سیستمی صورت گیرد. بی توجهی به این درهم آمیختگی فضایی به معنای طراحی سیاست ها و راهبردهایی است که در خلاً اندیشیده شده اند. در حالی که فضای جغرافیایی در عصر حاضر، مبتنی بر فشردگی زمان و مکان و نه یک جزیره جدا بلکه به صورت یک گره در شبکه ای از گره های متقابل و به هم وابسته است.

۶. تجزیه و تحلیل

مقاله حاضر تلاشی است بر پایه این فرض بنیادین استوار که بحران ناکارآمدی کشورداری در جهان معاصر، بیش و پیش از آن که ناشی از ضعف نهادی، کمبود منابع یا ناکارآمدی ابزارهای اجرایی باشد، ریشه در فقدان درک فضا محور از فرآیند اداره کشور دارد. الگوهای رایج کشورداری، چه در سنت دولت توسعه گرا و چه در قالب های نوین حکمرانی، عمدتاً فضا را به مثابه بستری خنثی و منفعل در نظر گرفته اند؛ در حالی که فضا در عمل، عنصری فعال، تعیین کننده و اثرگذار بر سیاست، قدرت و مدیریت است. در این چارچوب، جغرافیا نه صرفاً دانشی برای توصیف پراکنش پدیده ها، بلکه دانشی تحلیلی برای فهم منطق درونی فضا و چگونگی سامان یا نابه سامانی آن تلقی می شود. باید توجه داشت جدایی میان جغرافیا و کشورداری، موجب شده است تا تصمیم گیری های کلان سیاسی و مدیریتی در گسست از واقعیت های فضایی طراحی شوند؛ گسستی که پیامد آن را می توان در تمرکزگرایی افراطی، نابرابری های منطقه ای، ناپایداری زیست محیطی و تضعیف انسجام سرزمینی مشاهده کرد.

بررسی ادبیات کشورداری نشان می دهد که غالب رویکردها، بر متغیرهای نهادی، حقوقی و اقتصادی تمرکز دارند و فضا را صرفاً زمینه ای برای اجرای سیاست ها فرض می کنند. در مقابل، در ادبیات جغرافیایی نیز با وجود تأکید بر فضا، پیوند نظام مند و صریحی میان تحلیل فضایی و فرآیند کشورداری کمتر صورت بندی شده است. این وضعیت، نوعی گسست مفهومی دوطرفه ایجاد کرده است؛ به گونه ای که از یک سو کشورداری بدون منطق فضایی، و از سوی

دیگر، جغرافیا بدون نقش فعال در هدایت کشورداری است. این گسست، جغرافیا را به دانشی حاشیه‌ای و کشورداری را به مدیریتی بخشی و واکنشی تقلیل داده است. نتیجه چنین وضعیتی، ناتوانی دولت‌ها در تشخیص ریشه‌های فضایی بحران‌ها و در نتیجه، تولید سیاست‌هایی است که خود به بازتولید نابه‌سامانی فضایی منجر می‌شوند.

در مواجهه با این وضعیت، تلاش پژوهش حاضر ایجاد چارچوب تحلیلی جدید مبتنی بر بازتعریف جغرافیا به مثابه «علم ساماندهی فضا» است. در این برداشت، فضا حاصل برهم‌کنش نظام‌مند شش بُعد بنیادین شامل بستر و چهره طبیعی، منظر و سیمای انسانی، مدیریت حاکم بر فضا، محدوده و مرزها، علت وجودی فضا و گفتمان‌های حاکم بر آن است. کیفیت فضای جغرافیایی نه در وجود منفرد این ابعاد، بلکه در نسبت و هماهنگی میان آن‌ها معنا می‌یابد. بر این مبنا، هر گونه اختلال در یکی از این ابعاد، می‌تواند کل سیستم فضایی را دچار ناهماهنگی کند. از این منظر، نابه‌سامانی فضایی نه پدیده‌ای تصادفی، بلکه پیامد مستقیم عدم تعادل میان اجزای سازنده فضا است. این رویکرد، امکان تحلیل کشورداری را نه صرفاً در سطح نهادها، بلکه در سطح عملکرد فضایی حکومت فراهم می‌سازد. از سوی دیگر، باید دانست موفقیت یا ناکامی کشورداری، نه در میزان تمرکز قدرت یا حجم مداخلات، بلکه در توانایی حکومت برای شنیدن، تفسیر و تنظیم موسیقی فضای جغرافیایی نهفته است. کشورداری جغرافیایی بر نگرش سیستمی، تشخیص نقاط ناهماهنگ فضا و اصلاح هدفمند آن‌ها استوار است و از این حیث، با الگوهای متعارف حکمرانی که غالباً واکنشی و بخشی عمل می‌کنند، تفاوت بنیادین دارد.

متناسب با این پایه‌ها، پذیرش کشورداری جغرافیایی، دلالت‌های مهمی برای حکمرانی فضایی دارد. نخست آن‌که سیاست‌گذاری از سطح تصمیمات انتزاعی به سطح واقعیت‌های فضایی منتقل می‌شود؛ دوم آن‌که نقش جغرافیدان از تحلیل‌گر صرف به مفسر و هشداردهنده نابه‌سامانی‌های فضایی ارتقا می‌یابد؛ و سوم آن‌که ارزیابی کارآمدی کشورداری، نه صرفاً براساس شاخص‌های کمی و بخشی، بلکه براساس میزان هماهنگی و به‌سامان‌شدگی فضا سنجیده می‌شود. بر این مبنا، استدلال حاضر این است که «کشورداری جغرافیایی» تلاشی برای پر کردن خلأ نظری موجود در ادبیات کشورداری و جغرافیا است؛ خلأیی که تنها از طریق بازگرداندن فضا به کانون تحلیل و تصمیم‌سازی قابل جبران است.

۷. نتیجه‌گیری

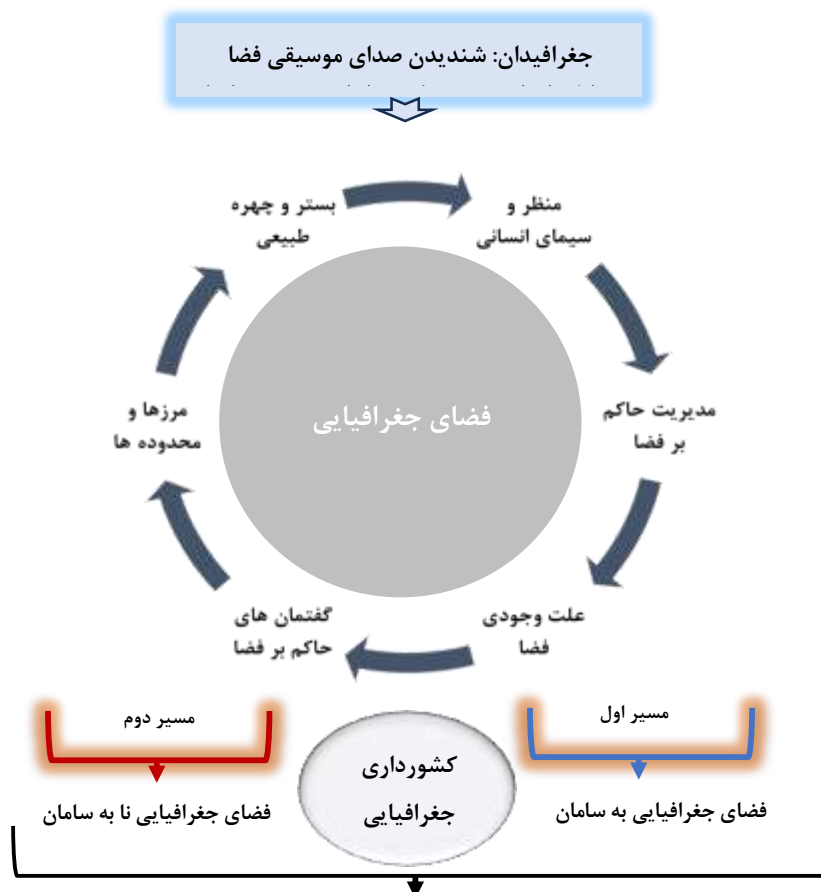
نتایج پژوهش نشان می‌دهد که جغرافیا، در برداشت ارائه‌شده در این مقاله، صرفاً دانشی برای شناخت توزیع پدیده‌ها یا تحلیل الگوهای مکانی نیست، بلکه دانشی است برای شنیدن، فهم کردن و تفسیر وضعیت فضا با هدف شدن آن. در این چارچوب، فضای جغرافیایی نه مجموعه‌ای ایستا از عناصر منفرد، بلکه نظامی زنده، پویا و درهم‌تنیده است که حاصل کنش متقابل طبیعت، انسان و سازوکارهای مدیریتی و گفتمانی حاکم بر فضا است. بر اساس این برداشت، فضای جغرافیایی همانند یک متن موسیقایی پیچیده عمل می‌کند؛ متنی که از ترکیب شش بُعد بنیادین (بستر و چهره

طبیعی، منظر و سیمای انسانی، مدیریت حاکم بر فضا، محدوده و مرزها، علت وجودی و گفتمان حاکم بر فضا) شکل می‌گیرد و کیفیت آن نه صرفاً به وجود هر یک از این ابعاد، بلکه به نسبت، هماهنگی میان آن‌ها وابسته است. هر گونه اختلال در یکی از این ابعاد، به‌مثابه ناهماهنگی در یک نُت یا ساز، می‌تواند کل موسیقی فضا را دچار ناکوکی کند و پیامدهای آن در سطوح مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی بروز یابد.

در این میان، جغرافیدان جایگاهی متمایز دارد. جغرافیدان کسی است که «صدای موسیقی فضا» را می‌شنود؛ نه صرفاً از بیرون، بلکه از درون ساختار فضایی. او همانند فردی است که در یک کنسرت حضور دارد و به تمامی ابعاد آن آشنا است: سازشناسی (شناخت عناصر و پدیدارهای فضایی)، نُت‌شناسی (شناخت قواعد، منطقاتها و الگوهای حاکم بر فضا)، فضاشناسی (درک جایگاه، مقیاس و نسبت اجزا با یکدیگر) و شناخت نقش رهبر ارکستر (مدیریت حاکم بر فضا). بر همین اساس، جغرافیدان می‌تواند تشخیص دهد که آیا اجرای کشورداری، موسیقی‌ای متعادل و هماهنگ تولید می‌کند یا نشانه‌های آشکار نابه‌سامانی و اختلال در آن قابل شنیدن است. براساس این برداشت، وظیفه جغرافیدان در نسبت با کشورداری، نه صدور نسخه‌های اجرایی جزئی و نه مداخله مستقیم مدیریتی، بلکه تبیین چگونگی عملکرد فضا، آشکارسازی گسست‌ها و ناهماهنگی‌ها و گوشزد کردن خلأهای ادراکی و ساختاری در کشورداری است. جغرافیدان می‌تواند نشان دهد که ناکارآمدی کشورداری الزاماً ناشی از ضعف ابزار یا نهاد نیست، بلکه در بسیاری موارد ریشه در نشیندن یا بدشنیدن موسیقی فضای جغرافیایی دارد. در این چارچوب، مفهوم «کشورداری جغرافیایی» به‌عنوان صورت‌بندی نهایی مقاله معنا می‌یابد. کشورداری جغرافیایی، نوعی از اداره فضا مبتنی بر درک هماهنگ فضای جغرافیایی و پذیرش این اصل است که حکومت، در مقام مدیر حاکم بر فضا، نقشی مشابه رهبر ارکستر دارد. کیفیت این رهبری نه با شدت صدا، تمرکز قدرت یا تعدد تصمیمات، بلکه با توانایی ایجاد هماهنگی میان اجزای متکثر فضا سنجیده می‌شود.

در نهایت، نتایج پژوهش تأکید می‌کنند که بدون نگرش جغرافیایی به فضا، کشورداری در بهترین حالت به مدیریتی بخشی و واکنشی فروکاسته می‌شود و امکان سامان‌یافتگی پایدار فضا از میان می‌رود. بازگرداندن جغرافیا به جایگاه دانشی که می‌تواند موسیقی فضا را بشنود، تفسیر کند و درباره کیفیت آن داوری علمی ارائه دهد، شرط لازم برای بازاندیشی در کشورداری معاصر است. کشورداری جغرافیایی، در این معنا، نه یک انتخاب نظری، بلکه ضرورتی برخاسته از واقعیت پیچیده و درهم‌تنیده فضاهای جغرافیایی در جهان امروز است. همچنین باید توجه داشت که مدل کشورداری جغرافیایی ایستا نیست و متناسب با بستر زمانی بوده و به صورت پویا عمل می‌کند. این پیوند و فرآیند کار کشورداری جغرافیایی از سوی جغرافیدان به صورت مدل ذیل قابل نمایش است.

مدل ۳: فرآیند کشورداری جغرافیایی



نتایج کشورداری جغرافیایی:

بهبود مدیریت فضایی؛ ارتقای هماهنگی و به سامان شدن فضا؛ کاهش عدم قطعیت‌های مدیریتی؛ بازتعریف سیاست‌ها و اقدامات اجرایی مبتنی بر واقعیت‌های فضایی

Source: Authors

تشکر و قدردانی

نویسندگان از حمایت‌های دانشگاه فردوسی مشهد کمال تشکر و قدردانی را دارند.

سه‌م نویسندگان

نویسنده اول (۴۰ درصد)، نویسنده دوم (۲۰ درصد)، نویسنده سوم (۲۰ درصد) و نویسنده چهارم (۲۰ درصد)

تاییدیه اخلاقی، تعارض منافع

موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

منابع مالی / حمایت‌ها

موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

References

- Agnew, J. (2011). *Space and politics*. Hoboken, New Jersey: Wiley-Blackwell.
- Barzegar, E. and Hassanzadeh, S. (2018). The Model of Statecraft in Mirror for Prince Case Study: Tarikh_e_Beihaqi. *Political Strategic Studies*, 6(23), 9-29. doi: 10.22054/qps.2018.23468.1680 [In Persian]
- Brenner, N. (2004). *New state spaces: Urban governance and the rescaling of statehood*. Oxford: Oxford University Press.
- Brinkerhoff, D. W. (2010). *Governance and development*. New York: Palgrave Macmillan
- Couclelis, H. (2010). Revisiting the role of geography in decision making. *Annals of the Association of American Geographers*, 100(5), 1087–1106. <https://doi.org/10.1080/00045608.2010.508734>
- DanaeeFard, H. (2021). Organizational behavior and human resource management: A qualitative research approach. *Organizational Resources Management Researches*, 10(3), 175–187. [In Persian]
- DanaeeFard, H. (2023). Artificial intelligence and statesmanship: Exploring dark sides. *Journal of Iranian Public Administration Studies*, 6(1), Serial No. 19. <https://doi.org/10.22034/jipas.2023.185778> [In Persian]
- Energy Sustainability Directory. (2026). Geography and statecraft. Retrieved from: <https://energy.sustainability-directory.com/area/geography-and-statecraft/>
- Hafeznia, M. R. (2025). Space and place: The philosophical foundation of geography. *Geopolitics Quarterly*, 21(3), 1–12. <https://doi.org/10.22034/igq.2025.230483> [In Persian]
- Hafeznia, M. R., & Kaviani-Rad, M. (2022). *Principles of governance (Political management of national space)*. Tehran: Strategic Studies Research Institute Press. [In Persian]
- Hafeznia, M. R., Ahmadi-Pour, Z., & Qaderi-Hajat, M. (2012). *Politics and space*. Mashhad: Papli Publications. [In Persian]
- Hill, M. (2012). *The public policy process*. New York: Routledge.
- Janparvar, M. (2015). *Philosophy of geography as a science* [Unpublished lecture notes]. Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. [In Persian]
- Janparvar, M. (2017). *Geopolitics for all*. Tehran: Entekhab. [In Persian]
- Janparvar, M. (2025). *A new perspective on the philosophy of geography: What and how*. Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad Press. [In Persian]
- Janparvar, M., & Hamad, S. S. (2023). *A new conceptualization of geographical*

- governance. In Proceedings of the National Conference on Governance and Territorial Sustainability in 15th-Century Iran (pp. 1–18). Kharazmi University, Tehran, Iran. **[In Persian]**
- Jessop, B. (2008). State Power: State power: A strategic-relational approach. Cambridge: Polity Press.
 - Johnston, R. J. (2013). Geography and geographers: Anglo-American human geography since 1945. New York: Routledge.
 - Kavandi-Kateb, A. (2018). Modeling political space management in Iranian political advice texts (Unpublished doctoral dissertation). Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. **[In Persian]**
 - Mazzucato, M., Doyle, S., Kimber, N., Wainwright, D., & Wyld, G. (May 2024). Mission Critical: Statecraft for the 21st Century. UCL Institute for Innovation and Public Purpose, Policy Report 2024/04. Retrieved from: <https://www.ucl.ac.uk/bartlett/public-purpose/publications/2024/may/mission-critical-statecraft-21st-century>.
 - Mojtahedzadeh, P. (2016). An introduction to philosophical aspects of political and geographic relationships. Political Quarterly, 46(1), 229–248. <https://doi.org/10.22059/jpq.2016.57330> **[In Persian]**
 - Paasi, A. (2010). Regions are social constructs, but who or what constructs them? Fennia, 188(1), 49–63.
 - Paek, J. (2023). Rethinking geopolitics: Geography as an aid to statecraft. Texas National Security Review, 6(4), 79–100. <https://doi.org/10.26153/tsw/48843>
 - Pedapenki, P. (2025). Statecraft: The art and science of governance. Amazon Kindle eBook.
 - Shokouei, H. (1998). Applied geography and geographical schools (4th ed.). Tehran: Astan Quds Razavi Publications. **[In Persian]**
 - Shokouei, H. (2003). New thoughts in the philosophy of geography (Vol. 1, 6th ed.). Tehran: Gitashenasi Publications. **[In Persian]**
 - Sullivan, D. (2017). Planning and policy in spatial development. New York: Routledge.
 - Todaro, M. P., & Smith, S. C. (2020). Economic development. Harlow: Pearson Education Limited.
 - Veicy, H. (2019). The study of spatial approaches and explanation of network paradigm (from spatial mosaic to world cities network). Geographical Planning of Space Quarterly Journal, 9(32), 137–148. <https://doi.org/10.30488/gps.2019.91045> **[In Persian]**
 - World Bank. (2017). Governance and Development. World Bank Publications. Retrieved from: <https://www.worldbank.org/en/publication/wdr2017>
 - Wusten, H., & Mamadouh, V. (2018). The geography of diplomacy. In A. Roehrig (Ed.), *Oxford Research Encyclopedia of International Studies*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/acrefore/9780190846626.013.330>